

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راجع به معنای حَجَّةُ الاسلام و وجوبِ مرةً واحده ديروز عرض شد كه: حَجَّةُ الاسلام يك مرتبه واجب است و اعاده نمی شود، گرچه ممكن است به عِللی حج برای سنوات بعد واجب باشد؛ بنذر او شَبِهُهُ أَوْ مَصْلِحَةٍ وَلَكِنْ آن وجوب حج، وجوب حَجَّةُ الاسلام نیست. وجوب حَجَّةُ الاسلام همان مرةً واحده است، الى آخر العُمر.

منتهی آن حَجَّةُ الاسلام در ظرف تكلیف خاص خودش واجب می شود، یعنی اگر فرض كنید يك شخصی - ديروز بحث عبد و أمه و اینها را كردیم - در حال عبودیت أَحَجُّ بِهِ مَوْلَاهُ، این شخص يُعَد حَجَّةُ الاسلام و اگر تا آخر عمر این ادامه پیدا كند، این حَجَّةُ الاسلام صدق می كند، یعنی اگر به عبد بگویند شما حَجَّةُ الاسلام را انجام دادی؟ می گوید بله انجام دادم. انجام داده رقّ است در حال رقیّت است می گوید حَجَّةُ الاسلام را انجام دادم.

دلیل برای مسأله این است كه اگر مولا در سنوات بعد ذهاب حج را به اختیار عبد بگذارد و افرادی این را ببرند، یعنی مال در اختیارش بگذارد یا این كه اجازه بدهد مثلاً افرادی این عبدش را به حج ببرند عبد می تواند قبول نكند، چرا؟ چون حَجَّةُ الاسلام انجام داده با این كه این در اختیارش است، مولا مال در اختیارش گذاشته، زاد و راحله در اختیارش می گذارد، خود مولا بذل می كند، بذل زاد و راحله می كند یا این كه دوستان مولا با اذن مولا این را می خواهند به حج ببرند، عبد می تواند بگوید كه من حَجَّةُ الاسلام را انجام دادم دیگر نمی روم، می تواند. درست؟ این دلیل بر این است كه قد قضی حَجَّةُ الاسلام، ولی خب این مرةً واحده این مرةً واحده یعنی همین، یعنی مرةً واحده مادامی كه عبد، عبد است. و در تحت رقیّت است این مرةً واحده به مرةً ثانیه متبدل نخواهد شد.

حالا اگر عبد آمد و معتق شد، آمد خُرِّ شد خب تبدل موضوع است، باز مرةً واحده حَجَّةُ الاسلام واجب است. نه بیشتر یعنی حالا ما در عرفات این عتق برای او حاصل بشود مثل این كه در روایت امام صادق بود كه آن حَجَّةُ الاسلامش به حساب می آید یعنی آن حَجَّةُ الاسلام عبودیت بر می گردد به حَجَّةُ الاسلام حریت؛ از آن حالت عبودیت بواسطه انقلاب موضوع بر می گردد به حریت، هیچ اشكالی هم پیش نمی آید یا این كه خودش بعداً مستطیع بشود يك حَجَّةُ الاسلام هم بر او واجب می شود. پس در واقع در این صورت این نقض وجوب حَجَّةُ الاسلام مرةً واحده نشد، حَجَّةُ الاسلام مرةً واحده به

وضعیت خودش باقی ماند منتهی موضوع در این جا تبّدل پیدا کرده است. موضوع عبد و رقیّت یک حَجَّة الاسلام دارد، و موضوع حریت یک حَجَّة السلام دارد. با هم فرق می کند.

نظیر این مسأله در مورد کسی است که او را به حج ببرند در آن جا هم مطلب به همین کیفیت است. البته دو تا یکی او را به حج ببرند حالا اونی که او را به حج ببرند آن را الآن روایتش را عرض می کنیم: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ أَيْجُزِيهِ ذَلِكَ عَنْهُ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ أَمْ هِيَ نَاقِصَةٌ قَالَ بَلْ هِيَ حَجَّةٌ تَامَةٌ» این کفایت از حَجَّة الاسلام می کند، حج تامه است. این جوابی که حضرت دادند به این شخص که فرمودند: به عنوان حَجَّة تامه و فرمودند حَجَّة الاسلام. این یک وقت شبهه نشود بر این که منظور در این جا حَجَّة الاسلام نیست؟ چرا؟ چون جواب مطابق با سؤال است، سؤال از تمامیت و نقصان نکرده، چون در مرتبه ناقص و تام، فاسدی بین آن دو نیست. ناقص به معنای باطل نیست که حج باطل باشد، یا یک جزئش ناقص باشد و باید تدارک کرد. مثل این که کسی روز دوازدهم سنگ نرزد، رمی نکرده این باید رمی کند و بعد از مکه باید بیاید رمی کند و برود. یا این که یک شخصی نماز طواف نخوانده و باید بیاید نماز بخواند، و امثال این.

این نقصان حج در این جا اخلال به حج نیست بلکه نقصان حج منظور عدم از برائت ذمه است. یعنی ذمه بری شده یا نه؟ حج تام یعنی حجی که مورد قبول است حج پذیرفته شده. خب این شخص سؤال می کند آیا این حج او حَجَّة الاسلام است حضرت می فرماید که: بله، این حج او حج تمام است. یعنی حَجَّة الاسلام حساب می شود.

آن وقت استفاده ای از این روایت می کنیم این است که اگر سال بعد باز بعضی از اخوان بخواهند او را به حج ببرند، این دیگر می تواند قبول نکند. چرا؟ چون حج تام خودش را انجام داده و طبق این روایت حجش تمام است. بعد از حج تمام که همان حَجَّة الاسلام است خب دیگر حجی واجب نیست، یا این که اجیرش کنند برای مکه می تواند قبول نکند، حمله دار باشد و کاروان برود، می تواند قبول نکند. چون حج را بصورت تام در این جا انجام داده است.

این روایت، روایتی است که بر این مسأله دلالت دارد. یا روایت دیگر که باز سندش فرق می کند، که «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَقِيرٌ اسْتَأْذَنَ بِحَجِّهِ بِهٖ اُنَّاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ» این روایت یک قدری صریح تر است «أَفْضَى حَجَّةِ الْإِسْلَامِ

قَالَ نَعَمْ^۱ این دیگر صریح است؛ نَعَمْ به همان حَجَّةَ الْإِسْلَام می خورد این جا دیگر تامه نیست، حضرت صریح می فرمایند چیزی اضافه نمی کنند، این روایت هم دلالت می کند این حَجَّی را که انجام داده تمام است.

شیخ فقط این دو روایت را ذکر کردند، من ندیدم، حالا خودتان بروید نگاه کنید ببینید نظیر این دو روایت هست یا نه؟ البته هر کجا هست صحیح و مُسند و موثَّق است. در این جا مطلبی که در این روایت حضرت است می فرماید: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» این مثل آن رَقِيت می شود چون موضوع در این جا تفاوت کرده، آن موضوع در حال فقر بود این در حال غنا است آن در حالت عُسْر بود این در حالت يُسْر است، یک شخصی خودش عُسْر را انتخاب می کند. آن اشکال ندارد، ولی یک شخصی مُعْسِر است کسی که اعسار دارد در اعسار است، آن یک تکلیف دیگری دارد. با آن فردی که او این جنبه را ندارد آن را عرض کردم، حالا هم توضیح می دهم، لذا امام علیه السَّلَام می فرماید: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» واجب است که حج را انجام بدهد «قُلْتُ هَلْ تَكُونُ حَجَّتُهُ تِلْكَ تَامَّةً أَوْ نَاقِصَةً إِذَا لَمْ يَكُنْ حَجٌّ مِنْ مَالِهِ قَالَ نَعَمْ قُضِيَ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ تَكُونُ تَامَّةً»^۲. حَجَّةَ الْإِسْلَام را انجام داده و تامه است «وَلَيْسَتْ بِنَاقِصَةٍ وَإِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ»^۳. اگر این به يُسْر رسید واجب است که؛ فلیحج، دوباره حجش را انجام بدهد.

نظیر این که دوباره باید انجام بدهد روایاتی است که مربوط به اعاده است روایت از کافی است: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحْبَبَهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ» این حجش حساب می آید «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدُ كَانَ عَلَيْهِ الْحُجُّ» بر او واجب است باز این حج را انجام بدهد، این هم یک روایت.

پس از این جا استفاده می شود که مرتبه عسر با مرتبه يُسر از نقطه نظر تعلق تکلیف دو تاست، یک شخصی در عسر است و افراد او را به حج می برند می گویند با ماشین خودمان داریم می رویم تو هم بیا برویم. خودش در عسر است و نمی تواند پیاده هم برود، قدرت ندارد، زاد ندارد، راحله ندارد،

۱- وسایل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱.

۲- همان.

۳- همان.

هیچی ندارد. همین فقط یک دست پیراهن و شلوار دارد، چه خوبه آدم این طوری باشد ها. دیگه بی خیال.

گفت عاقل مشو تا غم دیوانگان خوری دیوانه شو تا غم تو عاقلان خورند^۱
آنهایی که عاقلند هی تو سرشان میزنند، آنها که دیوانه‌اند راه می‌روند هرهر می‌خندند
می‌گویند شما بزنید تو سرتان، عوض ما هم بزنید.
یا به قول اینکه می‌گفت:

هیچی ندارد می‌گوید آقا بیا سوار شو برویم، این در حال عسر است. این یک موضوع است. او را می‌برند، الآن برای او این مسأله حاصل شده و او را می‌برند آیا واجب است قبول بکند، یا می‌تواند قبول نکند؟ بر او واجب است که قبول کند. چرا؟ چون می‌گویند بیا برویم نمی‌تواند بگوید نه، نمی‌آیم. أَحَبُّهُ رَجُلٌ اگر او را حج ببرند باید برود. یعنی بگوید بفرمائید؛ دارند می‌برندش، نمی‌تواند بگوید نه من این کار را نمی‌کنم و نمی‌آیم. این حَجَّش حَجَّةُ الْإِسْلَام است. هیچ تفاوتی با سایر حج‌ها ندارد، ولی حجی است که در حال عسر انجام شده است، خدا می‌خواهد بنده‌اش وقتی که حج انجام می‌دهد در حال یُسْر باشد، با اختیار باشد، با اراده خودش باشد و استقلال داشته باشد، در حرکت و در مسیر نه اینکه ببرندش، اینکه الآن به این صورت انجام داده این تعلق تکلیف به زمان عُسْر و حَجَّةُ الْإِسْلَام است.

و لذا اگر در سالهای بعد هم بخواهند به این کیفیت او را ببرند می‌تواند نپذیرد، و قبول نکند بگوید من حَجَّةُ الْإِسْلَام را انجام داده‌ام، ولی اگر همین شخص به یُسْر رسید، تبدل موضوع می‌شود، لذا حضرت می‌فرماید فعلیه أَنْ يَحُجَّ.

حالا با توجه به این قضیه فتوای مرحوم شیخ که می‌فرماید این روایت دلالت بر استحباب میکند، از کجاست؟ از کجا مرحوم شیخ می‌فرماید که این مستحب است؟ قوله عليه السلام وَ أَنْ أَيْسَرَ فليحجَّ محمولٌ على سبيل الاستحباب يدلُّ على ذلك الخبرُ الأول. خبر اول دلالت می‌کند؟! این که هیچ دلالت بر این مسأله نداشت. چون روایت در آن استحباب نبود، بلکه در روایت صراحت یا ظهور در وجوب بود؛ و قوله عليه السلام في هذا الخبر إذا قد قضى حَجَّةَ الْإِسْلَام، ایشان همان اشتباه برایشان پیدا شده اینکه در این خبر دارد و قد قضى حجة الاسلام و تكون تامّة و ليست بناقصة يدلُّ على ما

^۱ شعر از شجاع کاشی

ذکرنا؛ دلالت می کند بر این که دیگر حج بر او واجب نیست، مرحوم شیخ دلالتش این است که؛ مگر حضرت نگفتند قضی حَجَّةِ الاسلام و لیست بناقصه و تَکونُ تامه. ما بعد از اتمام حج، چیز دیگر نداریم، حَجَّةِ الاسلام هم انجام داده بود، وجوب هم انجام داده خب بعدش چیست؟ بعدش ناقصه، پس این فلیحج استحباب می شود.

در حالتی که ما می گوئیم، نه! چرا شما فلیحج را استحباب می گیرید؟ بیا حَجَّةِ الاسلام را تفسیر کن، امام علیه السلام که می فرماید فلیحج از کجا شما این یحج را حمل بر استحباب می کنید؟ مگر یحج - حالا نمی گوئیم صراحت دارد - مگر ظهور در وجوب ندارد؟ چه اشکال دارد یک نفر حج تمام انجام بدهد و بر او واجب باشد یک حج دیگر انجام بدهد؟ اگر یک حج تمام انجام بدهد آیا به نذر و شبه نذر و امثال ذلک در سنوات مقبله آیا حج برایش واجب نمی شود؟! چون حج واجب انجام داده؟! بله واجب می شود.

ما می گوئیم همان علت وجوب حج در آن موقع الآن بصورت دیگر که یسر است برای او حاصل شده است. خب چرا حَجَّةِ الاسلام را دوباره انجام ندهد؟ اینها می گویند ما یک حَجَّةِ الاسلام بیشتر نداریم، خب ما هم می گوئیم یکی بیشتر نداریم، حَجَّةِ الاسلام در یسر یک حَجَّةِ الاسلام است. لذا اگر شخص در حال یسر حَجَّةِ الاسلام انجام بدهد تا آخر عمر دیگر واجب نیست، ما هم همین را می گوئیم، چرا ما بیائیم روایت را تحریف کنیم آیا برگرداندن ظهور فلیحج یا فعلیه آن یحج یا یحجٌ علیه واجبٌ که در مورد عبد بود، آیا این تحریف روایت نیست؟! یعنی ظهور یحج را ما بدون قرینه و بدون دلیل حمل بر استحباب بکنیم خب به چه دلیلی؟ جناب شیخ در این جا چه قرینه ای ارائه می کنند؟! تا ما هم بفهمیم، خب ما نفهمیدیم فکر می کنیم می فهمیم، لذا مرحوم شیخ می فرماید که: «يَدُلُّ عَلَيَّ مَا ذَكَرْنَاهُ وَمَا أَتَبَعَ مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ أَيْسَرَ فَلْيُحِجَّ الْمُرَادُ بِهِ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْإِسْتِحْبَابِ لِأَنَّهُ إِذَا قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَلَيْسَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا النَّدْبُ وَالْإِسْتِحْبَابُ» هذا اول الكلام، این نکته ای است که تا بحال فقها از این مسأله - این یکی از موارد است - غافل بودند.

«وَالْمَعْسِرُ إِذَا حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ فَقَدْ أَجْزَأَهُ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ مَا لَمْ يُوسِرْ فَإِذَا أَيْسَرَ وَجَبَ عَلَيْهِ الْحَجُّ» نظیر این مسأله، مسأله ای است که شخص معسر نیابتاً برای غیر خودش حج انجام دهد. اگر در یسر باشد نمی تواند از غیر انجام دهد، تا حج بر ذمه کسی هست نیابت باطل است و نمی تواند انجام دهد. کسی می تواند نیابت انجام بدهد که یا حَجَّةِ الاسلام را انجام داده، یا این که در عسر است و هنوز تعلق تکلیف حج به او ثابت نشده است. پس وقتی که این شخص حج از غیر انجام می دهد معنایش

این است که تکلیف هنوز نیامده چون هنوز حج انجام نداده مؤسر نیست، یعنی در یسر نیست.

روایت می‌فرماید؛ که این هم مثل همان است.

لذا ما دوتا را در یک قسم آوردیم «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» خیلی عجیب است، یعنی شخص رفته نیابتاً انجام داده حضرت می‌فرماید این حَجَّةِ الْإِسْلَامِ خودش حساب می‌شود. خب این دیگر خیلی عجیب است! حج را اصلاً برای خودش انجام نداده! این را داشته باشید آن وقت که ما می‌رسیم به این مسأله که شخص در یک ماه دو تا عمره نمی‌تواند انجام بدهد ولو این که نیابتاً باشد، آن جا که رسیدیم آن وقت معنایش روشن می‌شود؛ که شخص در واقع خودش دارد این حج را انجام می‌دهد، گر چه نیابتاً از طرف یکی دیگر انجام بدهد.

ولی حاجّ معتمر اوست لذا اگر فرض بکنید که آن شخص حج را دارد از طرف دیگری انجام می‌دهد، و حجّ هم مستحب است، یعنی شخص خودش حج را انجام داده است؛ زاد و راحله به یک نفر می‌دهد می‌گوید برو از طرف من یک حج انجام بده این می‌شود نیابت، حالا در موقع حج باید حلق کند یا نه؟ این که دارد از طرف او انجام می‌دهد، او هم که حجّش مستحب است، این باید حلق کند از چه؟ - پس ببینید چقدر مطالب از این روایت داریم بیرون می‌آوریم - با این که آن کسی که دارد انجام می‌دهد بر او حج واجب نیست، یعنی فرض کنید که یک نفر ده بار مکه رفته، امسال نمی‌تواند برود، پول می‌دهد می‌گوید آقا از طرف من برو مکه خب این حجّش مستحب می‌شود دیگر، ولی این شخص چون حج اولش است این باید آن جا حلق کند مثل یک حاجی، چرا؟ چون این حَجَّةِ الْإِسْلَامِ حساب می‌شود، وقتی که حَجَّةِ الْإِسْلَامِ حساب می‌شود بایستی که سایر آداب و شرایط حَجَّةِ الْإِسْلَامِ را انجام بدهد «يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ» یعنی این را به پایش می‌نویسند، اگر تا آخر عمر در حال اعسار بود این کفایت می‌کند. در حال اعسار بوده! در حال یسر نه. بعد می‌فرماید: «قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَجَّةُ الْجَمَالِ تَامَةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ قَالَ تَامَةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ قَالَ تَامَةٌ» حضرت می‌فرماید: تامة. همه این‌ها تامة هستند، همه این‌ها حجشان تمام است و همه این‌ها حَجَّةِ الْإِسْلَامِ است.

حالا وجوبش نسبت به یسر «عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ حَجَّ عَنْ إِنْسَانٍ

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَتَّى يَرْزُقَهُ اللَّهُ مَا يَحُجُّ بِهِ وَيَجِبَ عَلَيْهِ الْحَجُّ^۱ حج برایش واجب است، این جا می بینیم مرحوم شیخ می فرمایند: در این جا دلالت بر وجوب می کند، خب چطور دلالت بر وجوب می کند؟ این که با آن فرق نکرد! مگر این حجة الاسلام را جناب شیخ بالا نفرمودند دلالت بر استحباب می کند؟! چطور شد باینکه تَجْرُ بَائِي لَا تَجْرُ؟ تَجْرُ می دانید معنایش یعنی چه؟ چطور آن روایتی که پشت این صفحه راجع به حجة الاسلام است می فرماید که؛ ما یک حجة الاسلام بیشتر نداریم، پس بقیه اش استحباب می شود.

آنجا دلالت بر استحباب می کند، اما روایت معاویه بن عمار را که می گوید: «يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» این را حمل بر وجوب می کنید؟! چون می گوید که: وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ يَجِبُ، اصلاً خودتان هم می فهمید چه دارید می گوئید؟! آنکه دلالت بر وجوب می کند این است! چطور شما صفحه قبل گفتید دلالت بر استحباب می کند؟! شما که گفتید یک حجة الاسلام بیشتر نداریم، حجتی را که شخص در حال اعسار انجام می دهد. مگر طبق این روایت حجة الاسلام نیست؟! پس چرا می گوئید در حالت یسر باید حجة الاسلام را دوباره بیاورد؟! این دو فتوی از کجا در آمده؟! آن وقت شما دیگر بدانید این که ما خیلی به نظرات آقایان توجه نداریم برای چیست؟! «حَتَّى يَرْزُقَهُ اللَّهُ» خب این بندگان خدا هم تقصیر نداشتند هر کسی یک سعه ای دارد.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ مرتضی حائری را، ما یک وقت خدمت ایشان بودیم؛ با مرحوم آقا آمده بودیم قم و رفته بودیم منزل ایشان، مرحوم آشیخ مرتضی خیلی دقیق بود، مثلاً یک روایت را که ایشان می آمد بررسی می کرد، هی اینورش می کرد، هی آنورش می کرد، و چیزهای مختلفی از آن استنتاج می کرد، واقعاً ما از ایشان از این نظر خیلی استفاده کردیم، من عمده استفاده فقهی ام را از ایشان کردم، و حدود شش سال بود که ما درس آشیخ می رفتیم و ایشان یک مطلبی فرمودند: که آقا من نمی دانم این فضل خداست بر من، ما سواد نداریم و پدر ما، ما را به مکتبی فرستاد که من نمی دانم در این بحث ها و مطالعات که می کنم، وقتی نگاه می کنم می بینم از شیخ طوسی فکر من جلوتر می رود، و صائب تر است و عمیق تر است.

بنده خدا در مقام اثبات مسائل و ابراز نبود، حالش را داشت می گفت، وضعیت حالش را می خواست بگوید.

۱- وسایل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۵.

این را می‌خواهم برایتان عرض کنم که ما فقط نسبت به چهارده نفر باید خط قرمز داشته باشیم، بقیه افراد هر که می‌خواهد باشد، البته حالا اولیاء خاص که آن‌ها جای خودشان هستند، بقیه هر که می‌خواهند باشند، به هر درجه‌ایی می‌خواهند باشند از مقام علمی و فقهی و امثال ذلک، ما در این‌ها خلاصه نباید متوقف بشویم و در عین حال نباید بی‌احترامی کنیم.

توقف در این‌ها بزرگترین سَم مهلک برای یک طلبه است، که طلبه بخواهد فکر خودش و ذهنیت خودش را متوقف و ثابت نگه دارد در کلمات اعلام و در بیانات اعلام. و این مسأله را خیلی باید ما مد نظر قرار بدهیم.

شما ببینید در یک صفحه در کلام مرحوم شیخ تناقض است در همین جا دیدید دیگر، پشت صفحه می‌گوید مستحب است این جا می‌گوید واجب، در حالتی که هر دو روایت هم حَجَّة الاسلام دارد، این که نشد! یک بام و دو هوا که ما نداریم، اگر حَجَّة الاسلام است خب این جا هم بگویید: یَجِبُ علیه.

تو که داری تأویل می‌کنی تا آخرش برو. اگر امام صادق هم بیاید ده تا قَسَم حضرت عباس بخورد؛ که واجب است. شما می‌گویید منظور استحباب است؟! امام باید تجدید نظر کند، استغفرالله. این روایت موسی بن قاسم، همین مسأله است.

البته کتاب مرحوم شیخ طوسی کتاب بسیار مهمی است و کتاب تهذیب کتابی است که هیچ طلبه‌ای غنی و بی‌نیاز از این کتاب نیست. بسیار کتاب مهمی است و روایاتی را هم که خود مرحوم شیخ جمع کرده - خدا رحمتش کند - بسیار از نظر دسته بندی در روایات خیلی کتاب مفیدی است. مرحوم آقا هم خیلی به بنده توصیه می‌کردند یکی از مبسوط شیخ و یکی از تهذیب شیخ هیچ وقت شما غافل نباش.

نظیر این قضیه روایت علی بن ابی حمزه از ابی بصیر است که ظاهراً ایشان دیگر در این جا نیاورده ولی روایت دیگر بنده دیدم غیر از این که راجع به کسی که از طرف دیگری نیابتاً برود که روایتش در وسائل است. خب این هم یکی از افرادی است که در این جا باز باید حجتش را اعاده کند، دیگر از افراد خب راجع به اُمّ ولد هم که گفتیم، دیگر از افرادی که باید حج‌شان را اعاده بکنند افراد مخالف و یا ناصب هستند. روایت می‌فرماید که روایت از کافی است که نصفش را خواندیم که «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحَجَّهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدُ كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ وَكَذَلِكَ النَّاصِبُ» حضرت در ادامه خودشان می‌فرمایند که: «إِذَا عَرَفَ» وقتی که

این مُتنبه بشود، مستبصر بشود «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» حج را باید انجام بدهد «وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ»^۱ اگر چه قبلاً حج را انجام داده است.

این جا مرحوم شیخ این روایت را حمل بر استحباب کردند خیلی جای تعجب است! یعنی این هم از آن قبیل است، دیگر حمل بر استحباب شده در حالتی که فعلیه دلالت بر وجوب می کند، بر اوست. دلالت بر وجوب می کند حال این که چطور دلالت بر استحباب می کند ایشان این مسأله را این طور توضیح می دهند و می فرمایند که: «مَحْمُولٌ عَلَى الْإِسْتِحْبَابِ لِأَنَّهُ مَتَى حَجَّ فِي حَالِ كَوْنِهِ مُخَالَفًا فَقَدْ أَجْرَاهُ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ» وقتی که در حال خلاف و در حال مخالفت با اهل بیت و مخالفت با مکتب اهل بیت انجام بدهد حَجَّةِ الْإِسْلَامِ را انجام داده پس بنابراین حضرت می فرماید: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» این معنایش این است که استحباب دارد؟!!

روایتی که در این جا دلالت بر استحباب می کند و به فرمایش ایشان صحیح است و دلالت بر استحباب هم دارد حالا ما یک توضیحی در این جا خواهیم داد، روایت صفوان است از «مُعَاوِيَةَ الْعِجَلِيُّ» قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ «مخالف است، از عامه است «ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَالِدَيْتُونَةَ بِهِ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ أَوْ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ فَقَالَ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» حضرت می فرماید که: فريضة اش را انجام داده «وَلَوْ حَجَّ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ»^۲ اگر این دوباره حج را انجام بدهد بهتر است من این طور خوشم می آید.

حضرت می فرماید: من این طور خوشم می آید که این حجش را دوباره انجام بدهد، ولی فريضة اش را انجام داده است. «قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَ هُوَ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبٍ مُتَدِينٍ ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ يَقْضِي حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ» قضا بکند بهتر است، آن جا می فرماید: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» این جا می فرماید: «يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ» این معنایش چیست؟ همان طور که مرحوم شیخ می فرماید در این جا معنای استحباب است.

«وَ قَالَ كُلُّ عَمَلٍ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي حَالِ نَصْبِهِ وَ ضَلَالَتِهِ ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَرَفَهُ الْوَلَايَةَ فَإِنَّهُ يُؤْجَرُ عَلَيْهِ» تمام کارهایی که انجام داده نماز، روزه انفاقاتی که کرده اعمالی که انجام داده تمام است. «إِلَّا الزَّكَاةَ فَإِنَّهُ يُعِيدُهَا» چرا؟ «لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهَا لِأَنَّهَا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ وَ الْحَجُّ وَ الصِّيَامُ

۱- کافی ج ۴ ص ۲۷۴.

۲- التهذيب ج ۵ ص ۹.

فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ» این روایت، روایت صریح است. در این روایت صریح حضرت می‌فرمایند که قضا بر او نیست، چون مخالف است قضا ندارد.

البته این که حضرت در این جا می‌فرمایند که لَوْ أَنَّ رَجُلًا مَعْسَرًا يَقْضِي الْحَجَّ فِي رَجُلًا مَعْسَرًا حَجَّ استجابی بوده است. چون حضرت اَرَدَفَهُ بِنَاصِبٍ؛ بعد از حج معسر و بعد حج ناصب می‌فرماید که: فعليه الحج. شیخ آمده این را یکی از اذله برای حج استحباب شمرده است، منتهی حضرت در روایت بعدی فقط ناصب را توضیح دادند و گفتند کسی که مخالف است أَحَبُّ الیَّ یا در روایت بعدی دارد اَنِّي لَأَكْرَهُ ذَلِكَ - حالا امروز شاید دیگر فرصت نشود - لَأَكْرَهُ ذَلِكَ از آن حجبی که قبلاً انجام داده خوشم نمی‌آید. یا این که حضرت می‌فرماید: اَنِّي أَحَبُّ أَنْ يَعِيدَ أَحَبُّ أَنْ يَحُجَّ.

این مسأله دلالت بر این مطلب ندارد. و ما نمی‌توانیم این را حمل بر استحباب کنیم چرا؟! چون ممکن است که دو مورد مختلفیه و متفقه و المشتركة الجنسية از عبادت واحد در یک سیاق واحد قرار بگیرد، در حالی که هر کدام از این‌ها نسبت به فصل ممیز خود دارای اختلاف باشند.

تلمیذ: تشخیص این موارد که اختلاف موضوع پیدا می‌شود، موارد خاصی دارد؟

استاد: خب این را انسان باید خودش بفهمد و از میان قرائن و از خود روایات باید در بیاورد که در این جا کدامیک از این‌ها مشمول کدام نوع تکلیف است. مثلاً فرض بکنید در خیلی از روایات داریم «وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا اسْتِئْثَامُ الْحَجَرِ وَلَا دُخُولُ الْكَعْبَةِ وَلَا الْهَرَوَلَةُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَا الْحَلْقُ إِنَّمَا يُقْصَرْنَ مِنْ شُعُورِهِنَّ»

چون زن اصلاً تکلیف ندارد، بعضی از این‌ها خب کراهت دارد، کراهت شدید دارد، بعضی‌ها کراهت دارد، بعضی‌ها به صرف رفع قلم است. به موارد مختلف انسان از قرائن دیگر و جاهای دیگر می‌تواند خصوصیات فردی هر مورد را در این جا مشخص کند.

ولی در آن چه که خود نفس این روایت در مقام بیانش است فقط آن حکم مشترکش است که؛ رفع تکلیف الزامی است، فقط به این منوال. حالا این رفع تکلیف الزامی، چه برجای آن می‌نشیند، حرام می‌نشیند، کراهت می‌نشیند، یا مباح. این سه تا را از جای دیگر انسان بایستی که اثبات کند.

اما نظایر این روایات هم داریم، البته راجع به این روایت فردا صحبت می‌کنیم، به این شکل رها نمی‌کنیم. حالا نوبت فقها هم می‌رسد صاحب جواهر و این‌ها را ببینید.

باید این قسم بحث کرد؛ که اول بیابید روایات را ببینید، آن چه را که از روایات می‌فهمید

چیست؟ اصلاً فرض کنید تا به حال فقیهی نیامده، تا به حال هیچ صاحب نظری نیامده، صاحب رأیی نیامده است.

ما مکلف نیستیم که از اول ببینیم شیخ طوسی چه گفته! شیخ طوسی هم مثل ما بود فرقی نداشت. ما مکلف نیستیم که ببینیم فرض کنید علامه و این‌ها چه گفتند. آن‌چه که ما تکلیف داریم و یک مجتهد، اول چشمش را می‌اندازد به آیه قرآن و روایت، تمام شد. ببینید که از آیات قرآن و روایات، نسبت به این مسأله چه استنباط می‌کند.

وقتی مطلب برایش روشن شد حالا می‌رود به تقریرات جواهر باشد، مستمسک و امثال این‌ها از کتب فقهیه مثل حدائق - حدائق را حتماً مطالعه کنید، همراه با جواهر - را می‌بیند. تازه آن وقت وقتی نگاه کرد به کیفیت استدلال آن‌ها، یک میزان دستش می‌آید که هر کدام از این‌ها در چه درجه‌ای از معرفت و رشد قرار دارند، هر کدامشان چطوری هستند.

و این از اول یک مسأله خلافی بوده است. بارها من خدمت رفقا می‌گفتم تأسیس اصل‌هایی که در آمده معلوم نیست کدام آدم بی‌کاری آمده این‌ها را درست کرده است. قبل از اینکه مسأله‌ای درست بشود روایت آمده تمام این‌ها را بیان کرده است.

همه این‌ها تحریف ذهن است. یک مجتهد وقتی نگاه می‌کند باید از همان مجرای صحیح؛ صاف ذهنش را بدوزد به روایت که امام علیه السلام می‌فرماید. وقتی که مطلب را فهمید، مسأله را فهمید، و متوجه شد قضیه چیست، حالا ببیند دیگران چه برداشتی کردند، شاید دیگران به یک مطلبی رسیدند که ما نرسیده باشیم، شاید دیگران یک جهتی در ذهنشان هست، چه عیب دارد آدم برود و ببیند که مثلاً آن‌ها هم در این قضیه چه نظر داشتند، ولی باید از اول بار خودش را از همین روایت ببندد دیگر مسأله برایش تمام باشد، آن وقت مجال برای بحث هست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد